

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام یوم الدین اللهم کن لولیك الحجة بن الحسن صلواتك علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی كل ساعة ولیا وحافظا وقائدا وناصرا ودلیلا وعینا حتی تسكنه أرضك طوعا وتمتعه فیها طویلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشایعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائك علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خص أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن یزید خامسا والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى یوم القيامة.

شنبه ۹۵/۸/۱۵ (جلسه ۱۳۷)

دو مطلب در ما نحن فیہ باقی مانده. یکی مسئله عقاب است ویکی فرمایش آخوند که در مواردی که امر حقیقی است، اراده تشریحی وجود دارد، کلام در این نکته دوم بود.

عرض کردیم مرحوم آقای نائینی ره قائل شده به این که طلب، یک حقیقتی است، اختیار که اسمش طلب است یک حقیقتی است ولی مغایر با اراده، و معنایش این نیست که هر کسی قائل شود به تغایر طلب و اراده، قائل شود به کلام نفسی.

مرحوم آقای خوئی فرموده ما اصلا ما چیزی به اسم طلب نداریم، هر چه هست، همان اراده است. عرض ما این بود که جناب آقای خوئی وقتی یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلوة، این امر، امر نفسی است و ارشادی نیست و طریقی نیست و تهدید نیست، امر نفسی چیست؟ یعنی داعی مولی بر انشاء بعث و زجر است. این داعی یعنی چه؟ اگر قرار باشد در موارد اوامر و طلب، چیزی غیر از طلب انشائی نباشد، این که شما می فرمایید به داعی بعث و زجر است، که وجوب نفسی است، این داعی یعنی چه؟ این را جناب آقای خوئی معنا نکرده.

یک ارتکازی را باید انسان قبول کند. مثلا به عبد می گوید آب بیاور. عبد می گوید واقعا آب می خواهی یا مسخره می کنی؟ می گوید نه واقعا آب می خواهم. این واقعا آب می خواهم یعنی چه؟ وقتی خداوند سبحان می فرماید یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلوة، واقعا نماز می خواهد یا می خواهد تهدید کند یا امتحان کند؟ قطعاً نماز می خواهد. این قطعاً نماز می خواهد یعنی چه؟

یک کلمه قبل از آن که وارد بحث شوم عرض میکنم: طلب با اراده، مرادف فارسیش حداقل برای ما معلوم نیست. ولی ما در اراده به فارسی می گوئیم می خواهم بروم مسافرت. در طلب هم می گوئیم میخوام از تو که این کار را انجام بدهی. این می خواهم آیا همان اراده است یا چیز دیگری است؟ در موالی عرفیه، وقتی کسی امر نفسی می کند، واقعا در نفسش می خواهد این کار را انجام دهند. خداوند سبحان هم می خواهد این کار را انجام دهند. وقتی می خواهد انجام دهند، این می خواهد یعنی چه؟

آخوند ره می خواهد را به معنای اراده تشریحی معنا کرده. ولی این که حقیقت اراده تشریحی با اراده تکوینی چیست؟ در کلام آخوند ره نیست. می فرماید در مواردی که کفار و عصاة امر به ایمان و اعتقاد به ارکان شده اند یا در فروع، طلب حقیقی هست. پس چرا تخلف کرد؟ شما که گفتید طلب

عین اراده است و اراده قابل تخلف نیست، اینجا می فرماید طلب به معنای اراده تشریحی است. مولی اراده تشریحی دارد. خداوند سبحان اراده تشریحی دارد. اگر این اراده تشریحی با اراده تکوینی موافق شد، صار مؤمن و متدینا و متقیا، اگر اراده تشریحی با اراده تکوینی مولی اختلاف پیدا کرد، قطعا صار کافرا و عاصیا. اما با تمام دقتی که مرحوم آخوند دارد این مطلب در کفایه گم است که این چیست؟ از آن طرف می فرماید طلب حقیقی مساوق با اراده است و انفکاک بردار هم نیست. در جلد دو کفایه می فرماید در جاهایی که مولی طلب حقیقی دارد، ترخیص محال است بدهد. اینجا صحبت اراده تشریحیه را می کند. اینکه آیا طلب حقیقی از مولی متحد با اراده است، مقصودش اراده تکوینی است یا اراده تشریحی؟ اگر مقصود اراده تشریحی است، پس این که می فرماید چیزی در نفس مولی غیر از اراده نیست و همان طلب متحد با اراده است و آن هم انفکاک ناپذیر است، پس چطور می فرماید اینجا طلب حقیقی است، اراده تشریحی است، و انفکاک پذیر هم شده. اراده تشریحی در کلام آخوند معنا نشده. و این که آیا طلب در موارد طلب از غیر، آیا این طلب مساوی است با اراده تکوینی یا اراده تشریحی، این در کلام آخوند بیان نشده. اگر این کلمه ی اینجا نبود که نعم اراده تشریحی دارد، صدر و ذیل فرمایشات آخوند این بود که طلب واقعی همان اراده واقعی است و قابل انفکاک هم نیست. ولی این روشن نشده. خوب حقیقتا این اراده تشریحی جناب آخوند چیست؟ خلاصه باید شما بپذیرید در نفس مولی غیر از اراده تکوینی چیز دیگری هم هست. آن چیست؟ طلب مولی است. شما اسمش را گذاشتید اراده تشریحی چون اراده تشریحی، در طلب انشائی نیست. در طلب انشائی اصلا اراده نیست. در طلب حقیقی است که اراده تشریحی است. این که آخوند فرموده غیر از همین صفات معروفه هفت گانه که یکی هم اراده است، در ذات اقدس حق، صفت دیگری نیست، این اراده تشریحی کجاست؟ اگر مقصودتان از اراده تشریحی، طلب انشائی است که این نیست.

مرحوم آقا ضیاء عراقی ره اراده تشریحی را معنا کرده. ایشان می فرماید اراده تشریحیه یک حقیقتی در قبال اراده تکوینیه نیست، همان اراده است. منتها اراده یک وقت هست به فعل عبد خورده که صد در صد از عبد صادر شود به طوری که سد ابواب عدم کرده من جمیع الجهات که تخلف بردار نیست، این اسمش اراده تکوینی است. اما یک وقت مولی فعل عبد را اراده کرده، اما سد باب عدم از جمیع جهات نکرده، فقط این طور سد باب عدم کرده که اگر این عبد، عبد مطیعی باشد و گوش به حکم عقلش دهد، قطعا این فعل در خارج واقع می شود. اما این که مطیع هست و گوش به حکم عقلش می دهد یا نه؟ از این جهت سد باب عدم نکرده. اراده تشریحی با اراده تکوینی یک چیز است. منتها فرقی این است که او سد باب عدم کرده از جمیع جهات، و این سد باب عدم کرده فقط از حیث این که اگر عبد منقاد باشد و مطیع حکم عقلش باشد، این فعل را انجام دهد.

ما در اینجا باید دو حرف بگوییم که هم فرمایش مرحوم آقای خوئی ناقص است و هم فرمایش آخوند ره ناقص است. دیگران و فلاسفه که اصلا این بحث را حل نکرده اند. ما یک مطلب را وجدان می کنیم که مولی می خواهد از ما. حالا این که می خواهد، اراده ناقصه است که آقا ضیاء می فرماید یا چیز دیگری است؟ ما نه می توانیم کلام آقا ضیاء را رد کنیم و نه آقا ضیاء می تواند کلامش را اثبات کند چون تحلیل امور نفسانی چیزی است که کار احدی نیست غیر از ائمه معصومین علیهم السلام. مخصوصا این که گاهی می گوید من این کار را می خواهم از تو ولی به او میگوییم، آیا این کار را اراده کرده ای از من؟ می گوید نه! انسان فعل خودش را اراده می کند. گاهی می بیند اراده عرفا بر طلب از غیر صدق نمی کند. ارید منک، شاید درست نباشد. ما در نوشته نوشته ایم که نه صد در صد جازیمیم که این اراده است و نه صد در صد جازیمیم که غیر اراده است. فقط همین مقدار جازیمیم که یک حقیقتی است در نفس. البته فرمایش آقا ضیاء دیگر محذوری ندارد.

این که آخوند فرموده اگر اراده تکوینی با اراده تشریحی همراه شد، قطعاً متدین می شود و مومن می شود و الا صار عاصیا و کافرا، اصلاً خداوند سبحان در موارد اراده تشریحی، اراده تکوینی ندارد. فقط اراده تشریحی دارد. می گوید می خواهم این کار را انجام دهی ولی به زور نیست. اراده تشریحی هم ما اسمش را می گذاریم اراده تشریحی ولی یک حقیقتی است. اما این که آیا این اراده تشریحی، به معنای اراده ای است که ما از آن تعبیر می کردیم به اراده ناقصه و مرحوم آقا ضیاء تعبیر می کند به سد باب عدم من بعض الجهات، یا یک چیز دیگری است؟ اینها بحث کردند لغو است چون نمی تواند انسان به جایی برسد، حتی بگوید من علمیا می خواهم بفهمم، چون اصلاً قابل فهم نیست. مثلاً می گوید تو را دوست دارم، می خواهمت، از آن طرف می گوید می خواهم بروم مسافرت، این دو تا می خواهم فرقیشان چیست؟ نمی دانیم. این تفکیکش لا ینحل است ولی حقیقتی است. اگر آقای خوبی ره این را می خواهد منکر بشود که ظاهر محاضرات است و فرمایشات مرحوم شیخنا الاستاد تصریح به این مطلب است که در موارد اوامر مولی چیزی غیر از طلب انشائی، وجود ندارد، اینها به حقیقت مطلب نرسیده اند.

این نسبت به اوامر مولی. اما یک مطلبی باقی مانده که سنگین است.

خداوند سبحان اگر طبق مسلک آخوند، اراده کرده از این شخص، کفر را و می داند باید قطعاً کافر شود چون تخلف ناپذیر است، برای چه تکلیفش می کند؟ خوب این تکلیف لغو است.

این تکلیف لغو است را آخوند ره جواب داده، که تکلیف کرده لاعلامهم بمصلحة الفعل للعباد و لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة و لأن لا یکون للناس علی الله حجة. این امر به این خاطر است که خداوند سبحان اعلام بفرماید که این فعل مصلحت دارد و او را فردای قیامت عقاب کند، عن

بینه عقاب کند، و عن حجة بالغة عقاب کرده و فردای قیامت، مردم بر خداوند سبحان حجت نداشته باشند.

خوب این حرف غلط است چون یک وقت هست که مولی یا ذات اقدس حق، می فرماید این فعل، مصلحت دارد، هر که می خواهد انجام دهد، انجام دهد و هر که نمی خواهد انجام ندهد. این قطعاً حجت نمی شود. لذا از خود خداوند سبحان اگر بپرسی که می خواهی؟ می فرماید نه. در موالی عرفیه، مثلاً انسان رفیقی دارد که رقیبش است، او را راهنمایی می کند چون وجدانش راحت شود، ولی دوست دارد که او نتواند مطالعه کند تا خودش اول شود. این اعلام مصلحت، حجت نمی شود و حال آن که بالوجدان، همانطور که از مطیع می خواهد نماز بخواند، از عاصی هم می خواهد نماز بخواند. اگر انسان دو بچه دارد که یکی گوش به حرف می دهد و یکی گوش نمی دهد، وقتی می گوید درس بخوانید، می گوید واقعا از هر دو می خواهم که درس بخوانید. بگویی او که گوش نمی دهد. می گوید می دانم گوش نمی دهد، ولی می خواهم از او. اینکه کسی بگوید از مطیع می خواهد و عاصی را می خواهد راهنمایی کند، این در واقع با وجدانش مکابره می کند. حالا چطور می شود با این که علم دارد که به حرفش گوش نمی دهد ولی باز می خواهد؟ خوب در انسان چطور می شود؟ آیا مردم می گویند این قبیح است؟ نه. قبیح نیست. خلاف حکمت نیست. می گوید چون وقتی این بچه به جایی نرسید به من می گوید من نادان بودم و جاهل، تو که پدر فهمیده بودی، چرا از من نخواستی درس بخوانم. این هیچ قبحی ندارد چون قبح را ما باید تشخیص دهیم.

ممکن است کسی بگوید این امر به چه داعی است؟ جوابش این است که برای صحت امر، امکان داعویت لازم است نه احتمال داعویت. کسی که صد در صد گوش به حرف نمی دهد ولی می تواند گوش به حرف دهد، امکان داعویت برایش دارد. لذا اگر دو بچه دارد که یکی استعداد پائینی دارد به طوریکه حتی دو دو تا را نمی فهمد، بعد بگوید به این پسرش که از تو می خواهم بروی رشته

ریاضی. می گویند این که نمی تواند، یعنی چه از تو می خواهم؟ ولی اگر پسری دارد که استعداد دارد منتها تبیل است، می گوید می خواهم، می گویند درست است از او بخواه کتکش هم بزن. می گوید هر چه می کنم گوش نمی دهد. می گویند باشد تو سعیت را بکن. برای تصحیح امر، امکان داعویت لازم است نه احتمال داعویت.

سوال: این به داعی اتمام حجت است نه به داعی بعث.

جواب: این داعی بر داعی است. داعی بر داعی مختلف است نه این که اصل داعی مختلف باشد.

تلخص مما ذکرنا در اوامر نفسی، حقیقتی هست، هم در خداوند سبحان و هم در عباد. از آن حقیقت ما تعبیر می کنیم به می خواهم، حالا این می خواهم آیا طلب است؟ و این طلب همان اراده ی ناقصه است که آقا ضیاء می فرماید؟ یا این که یک حقیقتی است غیر از آن در نفس که مرحوم نائینی فرموده؟ اینها را نمی توانیم تشخیص دهیم. حتی به لحاظ ارتکاز هم ظاهرا این که اراده دارم از تو که آب بیاوری، تعبیر مضمئری است. ولی طلب می کنم از تو که آب بیاوری، نه. ولی قاطع هم نیستیم.

اما چطور می شود مولی با این که می داند عبد گوش نمی دهد، چه موالی عرفیه و چه ذات اقدس حق، در عین حال امر می کند؟ جوابش همین یک کلمه است که مصحح امر و خواستن، امکان داعویت است نه احتمال داعویت. اگر اشتباه نکنم، فکر می کنم به این نکته ی آخر، مرحوم حاج شیخ اصفهانی در کلامش اشاره ای دارد. امکان فعل هم از عبد هست. به همین جهت این که مرحوم امام در اوامر قائل شده به این که این اوامر، قانونی است نه انحلالی، چون چطور می شود از عاصی که می داند عاصی است، چیزی بخواهد ولی از عاجز نمی تواند بالوجدان بخواهد، اینها فرقی با همدیگر نیست، دنبال خطابات قانونی رفته، از این عرائضی که عرض کردیم، شبهه و اشکال کلام ایشان روشن

شد که شما چیزی را انکار می کنید که خلاف وجدان است. انسان می تواند به عاصی بگوید که از تو می خواهم . این اشکال ربطی به خطابات قانونی ندارد.